

کهن الگوی خورشید در مجموعه اشعار مسعود سعد سلمان

دکتر آسیه ذبیح نیا عمران^۱

فاطمه منصوری^۲

چکیده

مقاله‌ی حاضر به منظور بررسی و تحلیل کهن الگوی خورشید در اشعار مسعود سعد، به شیوه‌ی کتابخانه‌ای نوشته شده است، و یافته‌های پژوهش به شکل توصیفی و تحلیلی ارائه شده‌اند.

کهن الگو یا آرکی تایپ همان جنبه‌های ناشناخته و پیچیده‌ی ضمیرناخودآگاه جمعی است که از آغاز تولد با آدمی همراه بوده است تا آن‌جا که به نظر می‌رسد موروثی باشد. صورت‌های کهن الگویی در بخش ناخودآگاه ذهن نهفته است و خاستگاه و زیربنای اسطوره‌ها به‌شمار می‌رود؛ این کهن الگوها با نمادها ارتباط تنگاتنگی دارند و از طریق نمادها ظهور می‌یابند، و خورشید، یکی از این نمادهای طبیعی است که با قدرت، درخشندگی و زیبایی‌اش سابقه‌ای اسطوره‌ای در ذهن انسان دارد، لذا مقاله‌ی حاضر به بررسی این نماد در اشعار مسعود سعد سلمان می‌پردازد.

هدف پژوهش حاضر این است که تصویرسازی‌های مسعود سعد از کهن الگوی خورشید از ناخودآگاه جمعی او بن‌مایه گرفته و راز بقای اسطوره‌ی خورشید از طریق زبان نمادین شاعر تحت تأثیر ناخودآگاه جمعی است. در نهایت طبق بررسی‌ها مشخص شد دو صفت زیبایی و قدرت خورشید از عناصر بارز کهن الگو هستند که از ناخودآگاه جمعی شاعر سرچشمه گرفته است و حاصل این دو صفت، تصاویر استعاری ارزنده‌ای است که از اشعار او برداشت می‌شود.

به طور کلی مسعود سعد با استفاده از همین مفاهیم در حالات ذهنی خاص همراه با تخیل به سرودن شعر پرداخته و متناسب با استعداد هنری و توانایی خدادادی خود، به طور ناخودآگاه، جامه‌ای برتن این مفهوم کهن الگوی خورشید پوشانده است، زیرا شعر یکی از عرصه‌های تجلی این کهن الگو است. واژگان کلیدی: یونگ، ناخودآگاه، کهن الگو، خورشید، مسعود سعد.

مقدمه

آرکی تایپ یا همان کهن الگو زمینه روانی پیچیده‌ای است که عمری به درازی عمر بشر دارد؛ همراه با نخستین انسان زاده شده است و تا جهان هست ادامه خواهد داشت. اصطلاح کهن الگو نخستین بار توسط کارل گوستاو یونگ مورد استفاده قرار گرفت؛ اما او خود می‌گفت که این اصطلاح با اشاره به تصویر خدا در انسان از زمان فیلو جودائوس، فیلسوف یونانی، پیدا شده است. (یونگ، ۱۳۶۸: ۱۴) یونگ هم ابتدا از نور مثالی، صورت‌های ازلی، صورت‌های مثالی و بالاخره از لفظ آرکی تایپ استفاده کرد. این صورت‌های ذهنی ارزشمندترین مفاهیم است و اصلی‌ترین دلیل شباهت‌ها در آفرینش‌های ادبی ملل مختلف به‌شمار می‌رود. یونگ معتقد بود: «در واقع کهن الگو فقط قوه سازندگی یا امکانات بالقوه سازنده روان است و فقط وقتی محتوا و مفهوم می‌یابد که به مرتبه آگاهی برسد.» (امینی، ۱۳۸۱: ۵۴)

عموماً آثار برتر دارای کهن الگوهای بیشتر و نیز دارای روح پرواز تخیلی است؛ زیرا کهن الگو به ناخودآگاه متعلق است. یونگ ثابت می‌کند «وقتی موقعیتی کهن الگویی پدید می‌آید، ناگهان یک حس فوق‌العاده‌ی رهایی یافتگی به ما دست می‌دهد... در چنین لحظاتی ما دیگر فرد به‌شمار نمی‌آیم، بلکه نژادیم.» (روتون، ۱۳۸۱: ص ۳۱) به همین دلیل، کهن الگوها خاص یک منطقه، یک فرهنگ یا کشور خاص نیست؛ بلکه مفاهیمی جهانی است. تولد، مرگ، خورشید، قهرمان، سفر و عبور از موانع، مادر، مثالی، رنگ‌های مختلف، سنگ‌های متفاوت، آب، درخت، خورشید، دایره، پیر خردمند و... در ذهن انسان مفهومی خاص دارد که در اثر آموزش ایجاد نشده است. این

۱. عضو هیات علمی دانشگاه پیام نور یزد

۲- کارشناس ارشد ادبیات فارسی

مفاهیم هر جا که ناخودآگاه حاکم باشد خود را نشان می‌دهد و در اسطوره‌ها، رؤیاها و مواد هنری بیشتر آشکار می‌شود؛ زیرا این عرصه‌ها مسند حکومت ناخودآگاه است. و از همین رو به نمادها بسیار نزدیک است. و گاهی یکی هستند: «صورت نوعیه را به عنوان یک سمبل و معمولاً یک تصویرتعریف می‌کند که در ادبیات تکرار می‌شود تا به عنوان عامل تجربه ادبی قابل شناخت باشد.» (گراهام، ۱۳۶۵: ص ۱۵۵)

از طریق بررسی کهن الگوهای مختلف در یک اثر می‌توانیم برخی ویژگی‌های شخصیتی و روانی فرد را دریابیم. در این مقاله کوشش می‌شود تا کهن الگوی خورشید در اشعار مسعود سعد بررسی شود.

کارل گوستاو یونگ روان‌شناس سوئیسی در نیمه‌ی دوم سده‌ی بیستم روان‌شناسی ژرفا را بنیان نهاد و برای کاوش در روان آدمی و شناخت ناخودآگاهی به جهان باستان بازگشت و در باورهای کهن و افسانه‌های دیرین پیوند میان روح و طبیعت را زنده ساخت. (انوشه، ۱۳۷۶: ۹۱) طبق نظریه‌ی او هنرمند و شاعر می‌تواند ناآگاه، با بهره‌گیری از محتویات ناخودآگاه جمعی به آفرینش هنری دست زند.

کهن الگو در روان انسان ودیعه‌ای است ابدی از تجربه‌ای که پیوسته در نسل‌ها تکرار شده است. «برای نمونه، نسل‌های بی‌شمار شاهد گردش هر روزه‌ی خورشید از افقی به افق دیگر بوده‌اند، تکرار این رویداد در ناخودآگاه جمعی به صورت خدای خورشید، هیأت نیرومند چشمگیر روشن‌بخش که بشر به او نسبت خدایی داده و می‌پرستیده، وضع ثابتی پیدا کرده است. خدایان دیگری نیز که بعدها تصور شدند، از همین صورت نوعی خورشید سرچشمه گرفته‌اند. (فدایی، ۱۳۸۱: ۵۱)

یونگ به کهن الگوی چرخ یا خورشید زمانی پی برد که رؤیای مرد سیاه‌پوستی در جنوب آمریکا را که درباره‌ی مردی روی یک چرخ مصلوب شده بود، تفسیر کرد. تحلیل یونگ از آن رؤیا چنین بود که تصویر رویا یک کهن الگو است زیرا تصلیب روی چرخ، یک الگوی اسطوره‌ای است که این همان چرخ خورشید باستانی است و تصلیب نوعی قربانی به پیشگاه خدا - خورشید است تا خشم او فرو نشیند. (یونگ، ۱۳۸۶: ۵۳) در ادیان و زمان‌های گوناگون خورشید همواره مورد پرستش بوده است. هر جا که از دولت شاهان و پهلوانان و امپراتوری‌ها، تاریخ پیش می‌رود، خورشید غلبه دارد. نقش شاه در انباشت و بخشش یا اعطای زندگی چه در مقیاس کیهانی و چه در مرتبه‌ی اجتماع مبین این پیوند عناصر خورشیدی با عناصر نباتی است. در مصر، خورشید همواره راهنمای روان‌های طبقه‌ی ممتاز باقی ماند و در مذهب مصریان نقشی غالب داشت. رقابتی میان ازیریس، رع، خدای خورشید و خدای اموات فراغنه وجود داشت. خورشید در میدان آسایش غروب می‌کند و بامدادان از نیستان می‌دمد. این مناطق از دیرباز در اختیار رع بود و به مرور به اموات نیز اختصاص یافت. روان فرعون از نیستان به دیدار خورشید می‌رود و به هدایت وی به آرامگاه یا جایگاه نذورات یا آسایشگاه می‌رسد. در آغاز صعود و عروج بدون حادثه نبود و فرعون می‌بایست پیکاری سخت با نگهبان میدان کند و پس از پیروزی حق اقامت در آسمان به او می‌رسد.

به مرور مرده‌ی دیگر با مبارزه با ورزه گاو و نگهبان به آسمان نمی‌رفت بلکه به وسیله‌ی نردبانی در اقیانوس آسمان شناور می‌شد تا با رهنمود الهه‌ای به شکل ورزه گاو به میدان نذورات می‌رسید. ازیریس که مغرب یعنی راه مردگان قلمرو او بود، نشانگر جنبشی انسان دوستانه در اساطیر مصری است و در برابر آن مشرق یعنی قلمرو خورشید قرار داشت. خورشید در مصر تنها مخصوص طبقه‌ی اشراف بود. پادشاهی در مصر نیروی حیات خود را چون هدیه‌ای از خدای خورشید دارا بود و اشعه‌ی خورشید تصور می‌شد. برای همین نور در نزد مصریان معنایی کیهانی داشت و به منزله‌ی قدرت مقدس درون هرم‌ها جمع می‌گشت و فرعون یعنی هرم با انعکاس آن کفرگویی را خاتمه می‌دادند. درون هرم «کای» فرعون یعنی نیروی حیاتی و اخلاقی او با خدای خورشید متحد می‌شد و نشان حضور ابدی الوهیت می‌گشت. در بین النهرین اما شمس - خدای خورشید - نقشی فروتر از سین - خدای ماه - داشت، اما بعدها جای آن‌ها با هم عوض شد و خورشید به خدای اعظم مبدل گردید. شمس در بابل مرده را زنده می‌کرد و ایزد عدالت و داوری بود و به اسرار غیب آگاهی داشت. «سوریا» در هند جزو خدایان دست دومی است و

ده سرود ریگ ودا به او اختصاص دارد. او نام‌هایی چون «چشم آسمان»، «میترا» و «وارونا» نیز دارد. او افزون بر ایجاد روشنایی و داشتن چشمی که بینای همه چیز است، راهبرد مردگان نیز است و جنبه‌ای دو پهلو دارد. از سویی زایانده‌ی حقیقی انسان است و از سوی دیگر با مرگ همانندی دارد. (الیاده، ۱۳۷۶: ۴۲۰ - ۴۲۵)

مسعود سعد و اسطوره‌ی خورشید

مسعود سعد شاعر صاحب سبک قرن پنجم با استفاده از تجارب ناخودآگاه جمعی عناصر اساطیری را هنرمندانه با کلام و تصویر تلفیق کرده است و با بیانی نمادین در قالب اسارت شعری در آورده است. همان طور که یونگ استدلال کرده بود «به کاربردن اسطوره‌ها در شعر از ظرفیت و استعداد اسطوره‌سازی ناخودآگاه قومی ذهن شاعر نشأت می‌گیرد، زیرا مضامین اسطوره‌ای انسان ابتدایی وسیع‌ترین بخش ناخودآگاه قومی هستند که در روند فرافکنی خود به جهان خارج غالباً به گونه‌ای نمادین جلوه‌گر می‌شوند.» (تبریزی، ۱۳۷۳: ۳۶۰)

مسعود سعد نیز با بسامد نسبتاً بالایی از مضامین کهن الگوی اسطوره‌های خورشید بهره برده است. خورشید، انرژی خلاق، قانون طبیعت و مظهر زیبایی با سابقه‌ی اسطوره‌ای دیرینش از عمق ناخودآگاه جمعی مسعود سعد در قالب ترکیبی استعاری به صورت نماد در آمده است. همان طور که یونگ با شنیدن رویا به تحلیل تاریخی آن در ناخودآگاه بیمارانش می‌پرداخت، ما نیز با این روش، به بررسی نماد خورشید در اشعار مسعود سعد به چگونگی شکل‌گیری این اسطوره در ناخودآگاه جمعی آنان می‌پردازیم. مطابق با بررسی‌های انجام شده در اشعار مسعود سعد، تصویر قدرت و زیبایی خورشید بسامد بیشتری نسبت به صفات دیگر خورشید داراست. دو صفت قدرت و زیبایی خورشید از عناصر کهن الگو است که در اسطوره‌ای ایرانی و ملل دیگر یافت شد و فرضیه‌ی تحقیق در باب ریشه‌یابی تصویرسازی این شاعر و شاعران دیگر از کهن الگوی ناخودآگاه جمعی عینیت یافت.

کهن الگو یا نماد زیبایی و درخشندگی اسطوره‌ی خورشید

صفات زیبایی و درخشندگی خورشید در ناخودآگاه شاعر تأثیر داشته و استعارات بدیعی با این صفت ساخته است.

مسعود سعد می‌سراید:

ترکیب چشمه خورشید: استعاره از درخشندگی و بلند بالا بودن

اگر چه چو چشمه خورشید روشن است و بلند	چگونه بیند آنکس دو چشم نابیناست
همه خواهان کمالی درستیند	خری‌دار دل بشکسته‌ای تو

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۶)

ترکیب خورشیدوار: استعاره از وسعت و نورانی بودن

گوهر زاید پس از این طبع من	گر تو بر او تابی خورشیدوار
----------------------------	----------------------------

(همان: ۱۶۳)

ترکیب خورشید رخ: استعاره از زیبایی

خورشید رخا وصل تو جویم همه روز	چون سایه از آن در تک و پویم همه روز
--------------------------------	-------------------------------------

(همان: ۶۴۹)

خورشید: استعاره از زیبایی و درخشندگی

تو آفتابی شاها جهان شاهی را	سپهر دولت و دین از تو یافت نورو ضیا
-----------------------------	-------------------------------------

(همان: ۱۲)

خورشید: استعاره از نور و زیبایی و قدرت

وین صفات اینهمه را غایت مدحست

چرخ و ابری و خورشیدی و دریایی و کوه

(همان: ۷۳)

خورشید: استعاره از نورانی بودن اندیشه و دانش

ملک تو تابنده چون کهسار باد

رای تو تابنده چون خورشید باد

(همان: ۱۲۵)

قامت رامش تو چون عرعر

طلعت دانش تو چون خورشید

(همان: ۳۰)

صفت خورشیدوار و چشمه خورشید از نشانه‌های بارز زیبایی و نورانی بودن خورشید هستند که در خودآگاهی شاعر نفوذ کرده است، اما فهم زیبایی و درخشندگی خورشید و شکل‌گیری در نظام استعاری شعر طبق دو اصل کهن الگو یا از «کهن الگوی ناخودآگاهی جمعی» یا «از کهن الگوی خودآگاهی جمعی» در روان شاعر ایجاد شده است، اما طبق «کهن الگوی ناخودآگاهی جمعی».

علت این که چرا مسعود سعد باید صفت زیبایی ممدوح خود را مانند خورشید بداند و اساساً ریشه زیبا دیدن خورشید از کدام اسطوره شکل گرفته است از ناخودآگاه جمعی او سرچشمه می‌گیرد. جاودانگی صفت خورشید در ناخودآگاه جمعی مسعود از هسته مرکزی کهن الگویی ناشی می‌شود که بازتاب آن را می‌توان در اساطیر یافت، به عنوان نمونه: اساطیر ایرانی از خانواده‌ی اساطیر آریایی هند و ایرانی است و این خود از خانواده‌ی هند و اروپایی ریشه گرفته است که با مقایسه تطبیقی این اساطیر می‌تواند ریشه‌ی تشابه فکری این اقوام را یافت.

نماد خورشید در هند، سوریا surya است که از مهم‌ترین و مشهورترین خدایان ودایی است و تجلی و عظمت آتش الهی و منبع و منشأ نور حیات و معرفت است. صفات ظاهری سوریا: آن موجود زرین که در خورشید به سر می‌برد، گیسوان و ریشی طلایی دارد، تمام وجود او حتی نوک ناخن‌هایش مشعشع و تابان است. چشمانش قهوه‌ای رنگ است، او با دستبند و تاجی زرین خود را آراسته و تالوئی آن زوایای آسمان را منور می‌کند، او چکمه‌های بلند به پا دارد، خدای خورشید سوار بر اربه‌ای از طلا در درون تاریکی سیر می‌کند، سوریا یک چرخ دارد که توسط دو اسب کشیده می‌شود. (ذکرگو، ۱۳۷۷: ۶۵)

«خورشید منبع پرتوافشانی و مظهر زیبایی و نجات‌دهنده از تیرگی و منشأ نشاط است و به واسطه‌ی عظمت و فایده، همیشه مورد تعظیم و تکریم بود و حتی در مصر قدیم خداوند خورشید پرستش می‌شد. (باحقی، ۱۳۶۹: ۱۸۵) میرچا الیاده در کتاب رساله در تاریخ ادیان می‌نویسد:

«در رموز میتراپرستی، نردبان آیینی هفت پله داشت و هر پله از فلزی خاص ساخته شده بود. ارتباط این پله‌ها با فلزات و سیارات به طریق زیر بود: نخستین پله: سربی در ارتباط با سیاره کیوان (زحل)، دومین پله: رویین در ارتباط با زهره، سومین پله: برنجین در ارتباط با مشتری (ژوپیتر)، چهارمین پله: آهنین مرتبط با مریخ، پنجمین پله: فلز ممزوج مسکوکات در ارتباط با عطارد، ششمین پله: سیمین در ارتباط با ماه، هفتمین پله: زرین مرتبط با خورشید رازآموز با بالا رفتن از این نردبان، هفت آسمان را در می‌نوردید و به جایگاه رفیع می‌رسید.» (الیاده، ۱۳۷۶: ۲۳۴)

همان طور که ذکر شد، خدای خورشید مظهر زیبایی و درخشندگی است و ذهن و روان انسان از گذشته تا زمان مسعود سعد و حتی تا زمان حاضر تحت تأثیر صورت نوعی زیبایی خورشید است که این صورت نوعی در ناخودآگاه جمعی برای رسیدن به خودآگاهی این شاعر به صورت نماد زیبایی در تصویر استعاری ممدوح یا معشوق نمایان شده است. حال اگر تصویر زیبایی خورشید در شعر شاعر با «کهن الگوی خودآگاهی جمعی» سنجیده شود باز مشخص می‌شود که به دلیل گرایش فطری نوع انسان به قوای خودآگاهی جمعی برای مقابله با نیروی

ناخودآگاهی جمعی به نقل از یونگ، شاعر با بهره‌گیری از معیارهای اجتماعی و آداب و رسوم زیبایی معشوق و ممدوح را به خورشید نسبت می‌دهند.

تأثیر کهن الگوی خودآگاهی جمعی در زیبا دیدن خورشید در شاعران بعد از مسعود از جمله نظامی و خاقانی تأثیر می‌گذارد. در غزلیات شمس خورشید به ویژه آن‌جا که تداعی گر شمس تبریز است، به تنهایی جان و مغز معرفت و آگاهی بخش برای مولوی است. آن ماری شیمل می‌نویسد:

عشق ورزیدن به خورشید به معنای عشق ورزیدن به ارزش‌های جاودانی است، ولی آن که عاشق این دنیا است، به تعبیر افلاطون به کسی ماند که جادوی دیواری شده است که از بازتاب اشعه‌ی خورشید بر آن دیوار لذت می‌برد تا آن که بر او مکشوف شود که لکه‌های نور از دیوار سرچشمه نمی‌گیرد، بلکه از منبعی بالاتر و ناب‌تر ساطع می‌گردد. (شیمل، ۱۳۶۷: ۹۵۵)

این تعبیر آن ماری شیمل دقیقاً مطابق با صورت نوعی خورشید در ناخودآگاه جمعی است که در اشعار شاعران دیده می‌شود.

خورشید یکی از رایج‌ترین صور خیال در دنیا است، پس می‌توان نتیجه گرفت که شکل‌گیری زیبایی و درخشندگی خورشید از محتویات ناخودآگاه جمعی مسعود سعد که حاصل اسطوره‌های ذکر شده بود به حیطة خودآگاهی او رسیده است. این صفات خورشید برای همه‌ی انسان‌ها آشکار و در نوع انسان یکسان است، اما شاعران با تلفیق نماد زیبایی خورشید در قالب تصویرهای استعاری و تشبیهی در شعر به طور محسوسی نمادهای ناخودآگاه جمعی را به حیطة خودآگاهی وارد می‌کنند.

نماد قدرت و جنگ جویی خورشید

یکی دیگر از صفات تأثیرگذار خورشید در روان مسعود سعد، اقتدار و قدرت آن است. طبق «کهن الگوی ناخودآگاهی جمعی» در اساطیر ایرانی، خورشید در دین زرتشت «نام یکی از ایزدان آیین مزدیسنی و صفت او اروند اسب (تیز اسب) است. خورشید را (رای مندی - شکوه مندی) به معنی افزار بسیار می‌نامند.

«ایرانیان به خورشید سوگند یاد کرده و علامت سلطنت اقتدار ایران بوده است.» (عفی‌فی، ۱۳۷۴: ۴-۵) و هم چنین «خورشید به عنوان مظهر مملکت بر روی درفش پادشاهان قرار داشته و نبردها بعد از طلوع خورشید انجام می‌گرفته است.» (یا حقی، ۱۳۶۹: ۱۸۵)

صفت بارز خورشید پادشاهی و سروری در دین زرتشت و در اساطیر هند است. مسعود هر کجا خواسته است، پادشاهی را وصف کند، او را با خورشید قیاس می‌کند. در این که پادشاه آسمان، خورشید است هیچ شکی نیست، اما وقتی مسعود سعد پادشاه زمینی را به او تشبیه می‌کند، از لایه‌های زیرین ناخودآگاه جمعی‌اش پیروی کرده است که در اساطیر خدای خورشید را می‌پرستیدند و برای او شأن و منزلت قائل بودند.

مسعود تشبیه پادشاه به خورشید را با این صفات توصیف می‌کند:

نی نی نه سپهر است که خورشید سپهر است نی نی نه جهانست که اقبال جهانست

(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۵۷)

خورشید صبح ملک: عالی جاه و با شکوه

روز همه دشمنان شب یلدا کرده خورشید صبح ملک تو

(همان: ۱۴)

آرمیده بر فلک:

همچو خورشید بر فلک سود هست بزرگی که پایه قدرت

(همان: ۵۸۴)

خورشید ملوک:

خورشید ملوکی و شکوهت
عمر همه خسروان هبا کرد
(همان: ۱۳۱)

خورشید زمین: علو مقام

خورشید زمین سایه یزدان فلک ملک
سلطان جهان داور دین خسرو دنیا
(همان: ۱۷)

خورشید: سروری و بزرگ بودن

تسو خورشید مهتری تابان
از تو بنیاد سروری محکم
(همان: ۳۴۰)

مسعود سعد سخاوتمندی ممدوح خود را به سخاوتمندی خورشید این گونه توصیف می‌کند:
خورشید سخای تو برآورد
آنرا که به چاه محنت افتاد
(همان: ۱۳۵)

پس طبق نمونه‌های ذکر شده پادشاهی خورشید هم چنان که از دین زرتشت و اساطیر دیگر برداشت می‌شود از «کهن الگوی ناخودآگاه جمعی» است که خدای خورشید با هیبت اشعه تابانش، جهانگیر و عالمتاب است که بر روان مسعود سعد تأثیر گذار بوده است.

اما بر اساس «کهن الگوی خودآگاهی جمعی» در منابع کهن و شاهنامه، خورشید علامت بقای ایران زمین بوده است و به عنوان مظهر کشور روی درفش‌ها نقش می‌بست:

یکی بُد ز خورشید پیکر درفش
سرش ماه زرین، غلافش بنفش
(فردوسی ۱۳۶۳: ج ۴، ۱۱۱)

فردوسی هم خورشید را مظهر قدرت و عظمت و پادشاهی توصیف کرده است. فردوسی به عنوان نماد قدرت خورشید چنین می‌گوید:

شنیدم که دستان جادوپرست
به هنگام یازد به خورشید دست
(همان، ج ۶: ۳۰۰)

هم‌چنین خاقانی و نظامی نیز خورشید را در این معنا و کهن الگو بسیار مورد استفاده قرار داده‌اند:
نظامی می‌سراید:

براقی شتابنده، زیرش چو برق
ستامش چو خورشید در نور غرق
(نظامی، ۱۳۷۰: ۱۸)

و خاقانی می‌سراید:

خسرو اقلیم بخش، باج ستان ملوک
رستم خورشید رخس، مالک جان ملوک
(خاقانی، ۱۳۵۷: ۵۶۹)

در این جا نیز خورشید «نماد قدرت است، و دستیابی به او برای هیچ کس میسر نیست و آن فوق توان بشری است، مگر برای رستم؛ زیرا رستم نماد عظمت و قدرت برتر بشری است.» (قبادی، ۱۳۸۶: ۲۶۱)
پادشاه دارای اسب و یراق و آلات جنگی است. خدای خورشید نیز در اساطیر ذکر شده دارای آلات جنگی است. در دین زرتشت خورشید را صاحب تیز اسب می‌دانند و در اسطوره‌ی هند، سوری‌ا چرخ‌ی دارد که با دو اسب کشیده می‌شود و تاجی زرین بر سر دارد. خورشید در اساطیر آشور و بابل قدرت و شهادت بسیاری دارد و ایزد

دادگری است و سایه‌ی جنایتکاران را دنبال می‌کند و داور آسمان‌ها و زمین و داور بلندپایه‌ی ایزدان آنوناکی و خداوندگار دادگاری است و عصا و حلقه‌ی شهریاری را در دست راستش گرفته است. (دلپورت، ۱۳۷۵: ۷۰)

مسعود سعد می‌سراید:

چو خورشید رخشنده نهاده او روی در مغرب شده فیروزه گون گردون بسان دیبه کسمان
(مسعود سعد، ۱۳۶۲: ۴۴۱)

ماننده خورشیدی پیدا شده و من از تو شده‌ام زرد و خمیده چو هلالی
(همان: ۵۱۳)

لازم به ذکر است که مسعود سعد در اشعارش از تعبیر کهن الگو در این معنا کمتر بهره برده و بیشتر به معنای قدرت و زیبایی خورشید اشاره داشته است.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که بیان شد انسان‌ها اعم از شاعران و .. ناآگاه با دو شیوه‌ی ناخودآگاه جمعی: کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی، کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی، به نمادسازی دست می‌یازند. نمادها فربه‌ترین عنصر متون ادبی از منظر معنایی به شمار می‌روند؛ عنصری که زبان را به ژرفا می‌کشاند و عمق می‌بخشد. نماد رُبه عنوان یک کلمه و اسطوره هر دو از منبع ناخودآگاه جمعی آفریده می‌شوند.

در اشعار شاعران با کنار زدن لایه‌های مصنوعی می‌توان، استعارات و تشبیهات آن‌ها را با استفاده از کهن‌الگوی ناخودآگاه جمعی که به صورت نماد خلق می‌شود، کشف کرد و کهن‌الگوی ناخودآگاه تبارشیان را در شکل‌گیری اساطیر شناخت و یا این که دلیل شاعر را برای به کار بردن استعاره یا تشبیهی خاص در تصویر شعری‌اش آشکار کرد.

مسعود سعد در استعارات و تشبیهات خود از دو صفت بارز و آشکار (قدرت و زیبایی) خورشید، از دو شیوه‌ی ناخودآگاه جمعی بهره گرفته است. شیوه‌ی اول یعنی «کهن‌الگوی ناخودآگاهی جمعی» در بازیافت و شناخت اساطیر ایران و سایر ملل، نمود پیدا کرد که این شیوه در نوع انسان یکسان است، اما تفاوت شاعران با دیگر انسان‌ها در این است که شاعر با به کارگیری خلاقیت روان و ترکیب‌بندی واژگان، تصاویر کهن‌الگو را به نحو مطلوب و قابل فهمی به صورت نماد خلق می‌کند که نتایج حاصل در این باب چنین است که مسعود سعد در کاربرد صفات برای تصویرسازی خورشید، ناآگاه از صفاتی که در اساطیر به خدای خورشید نسبت می‌دهند، بهره گرفته و این نماد تنها نشان‌دهنده حضور کهن‌الگو در ناخودآگاهی جمعی است. در شیوه‌ی دوم ناخودآگاه جمعی «کهن‌الگوی خودآگاهی جمعی» این نتیجه حاصل شد که مسعود سعد توانسته است بر اساس معیارها و آداب و رسوم در باب صفت زیبایی و قدرت خورشید تصویرسازی کند که با آوردن ابیاتی از دیوان او این فرض هم صحیح از کار درآمد. این شکل تصویرسازی در شعر شاعران دیگر هم یافت می‌شود که در این جستار به دلیل اهمیت مسعود سعد در قرن پنجم و بهره‌گیری شایسته‌ی این شاعر در تصویرسازی، به بررسی کهن‌الگو در اشعارش پرداخته شد.

فهرست منابع

- ۱- الیاده، میرچا. ۱۳۷۶. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- ۲- امینی، محمدرضا، ۱۳۸۱، تحلیل اسطوره قهرمان دردستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ، مجله علوم اجتماعی دانشگاه شیراز، دوره ۷، ش دوم، ۳۴.
- ۳- انوشه، حسن. ۱۳۷۶. فرهنگ نامه ادبی پارسی. چ ۱. تهران: فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۴- تبریزی، غلامرضا. ۱۳۷۳. نگرشی بر روان‌شناسی یونگ. چ ۱. تهران: جاودان خرد.
- ۵- حری، ابوالفضل، ۱۳۸۸، «کارکرد کهن‌الگو در شعر کلاسیک و معاصر فارسی»، فصل‌نامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی. دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب. س ۵. ش ۱۵.

- ۶- خاقانی، افضل الدین بدیل، ۱۳۵۷. *دیوان خاقانی شروانی*. به تصحیح ضیاءالدین سجادی. چ ۱. تهران: زوار.
- ۷- دلاپورت، ل؛ ژیران، ف؛ لاکوئه، ج. ۱۳۷۵. *اساطیر آشور و بابل*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. چ ۱. تهران: فکر روز.
- ۸- دیچز، دیوید. ۱۳۶۶. *شیوه های نقد ادبی*. ترجمه محمدتقی صدقیانی و غلامحسین یوسفی. چ ۱. تهران: آفاق.
- ۹- ذکرگو، امیرحسین. ۱۳۷۷. *اسرار اساطیر هند*. چ ۱. تهران: فکر روز.
- ۱۰- روتون، ک.ک، ۱۳۸۱، *اسطوره*، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران، مرکز.
- ۱۱- شیمیل، آن ماری. ۱۳۶۷. *شکوه شمس*. ترجمه حسن لاهوتی. چ ۱. تهران: علمی فرهنگی.
- ۱۲- عقیفی، رحیم. ۱۳۷۴. *اساطیر فرهنگ ایران*. چ ۱. تهران: توس
- ۱۳- فدایی، فرید. ۱۳۸۱. *یونگ و روان شناسی تحلیلی او*. چ ۱. تهران: دانژه.
- ۱۴- فردوسی. ابوالقاسم، ۱۳۶۳. *شاهنامه. به تصحیح ژول مول*. چ ۳. تهران: شرکت سهامی کتاب های جیبی.
- ۱۵- فسایی رستگار، منصور. ۱۳۶۹. *تصویرآفرینی در شاهنامه*. چ ۱. شیراز: دانشگاه شیراز.
- ۱۶- گراهام، هوف، ۱۳۶۵، *گفتاری درباره نقد، ترجمه نسرین پروینی*، تهران، امیرکبیر.
- ۱۷- مسعود سعد. ۱۳۶۲. *دیوان اشعار*، به کوشش رشید یاسمی. تهران. امیر کبیر.
- ۱۸- نظامی. ۱۳۷۰. *کلیات خمسه*. به تصحیح وحید دستگردی. چ ۱. تهران: امیرکبیر.
- ۱۹- همایی، جلال الدین. ۱۳۷۵. *تاریخ ادبیات ایران*، تهران، نشر هما.
- ۲۰- یاحقی، محمدجعفر. ۱۳۶۹. *فرهنگ اساطیر و انتشارات داستانی در ادبیات فارسی*. چ ۱ تهران: سروش.
- ۲۱- یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۸۲. *اصول نظریه و شیوه روان شناسی یونگ*. ترجمه رضایی. چ ۱، تهران، ارجمند
- ۲۲- -----، ۱۳۷۱، *خاطرات، رؤیاها، اندیشه*. ترجمه پروین فرامرزی. مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۲۳- -----، ۱۳۸۶. *اصول نظری و شیوه روان شناسی تحلیلی یونگ*. ترجمه فرزین رضاعی. چ ۲. تهران: ارجمند
- ۲۴- -----، ۱۳۶۸، *چهارصورت مثالی*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ۲۵- Jung, carl gustav. ۱۹۳۳. "*psychology and literature*" in modern man in search of

soul.trans w.s.dell and gray.f.baynes.london:routledge & kegan paul.

Archive of SID

www.SID.ir

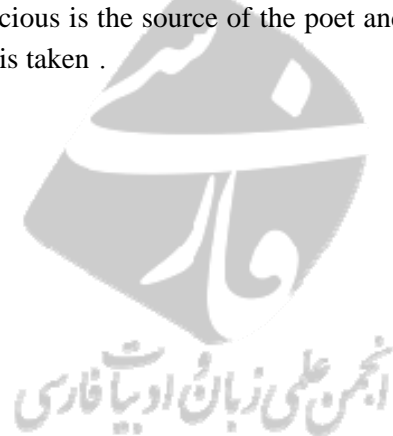
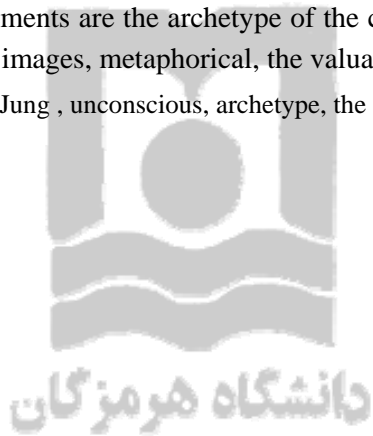
Dr A . Zabihnia Emran^۱

The Sun Archetype in Saad Salman Masood poetry

Abstract

According to Jung, "archetype" in the collective unconscious through symbols are emerging. Sun, a symbol of power, brightness and beauty is natural that his mind is in a mythical history. In this essay to examine this symbol will be addressed in the poems of Saad Salman Masood. The purpose of this study before the sun archetype of the collective unconscious imagery of Masood Saad bin inoculation and the secret of her survival Astvrh sun through symbolic language of the poet is affected by the collective unconscious. Finally, the study identified two attributes of beauty and power of the sun striking elements are the archetype of the collective unconscious is the source of the poet and the two characters, images, metaphorical, the valuable of his poems is taken .

Keywords: Jung , unconscious, archetype, the Sun, M. Saad.



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

^۱. Assistant prof of Persian Language and Literature

Payame Noor University